



روح

روح آفریده‌ای از عالم غیب است که از آن در بابهای نظیر **طهارت**، **صلات**، **تجارت**، **صید** و **ذباحه** و **دیات** سخن گفته‌اند.

فهرست مندرجات

- ۱ - معنی روح
- ۲ - روح در قرآن
 - ۳.۱ - دیدگاه روایات
 - ۳.۲ - اقوال مفسرین
 - ۳.۳ - نتیجه گیری
- ۳ - احکام روح در طهارت
- ۴ - احکام روح در صلوات
- ۵ - احکام روح در تجارت
- ۶ - احکام روح در صید و ذباحه
- ۷ - احکام روح در دیات
- ۸ - عناوین مرتبط
- ۹ - پانویس
- ۱۰ - منبع

معنی روح

روح پدیده‌ای از عالم بالا و غیب است که **حیات** بخش پدیده‌های **عالم ماده** و پایین (**دنیا**) می‌باشد.

روح در قرآن

برای روشن شدن مطلب، در این مقاله به دو بحث به صورت خلاصه پرداخته می‌شود:

۱. معنی روح و کاربردهای آن در قرآن

۲. معنی «از امر خدا بودن روح»

الف) معنی روح و کاربردهای آن در قرآن: روح از نظر لغت به معنی «نفس» و «دویدن» است بعضی تصریح کرده‌اند، که روح و **ریح** (باد) از یک معنی گرفته شده است، [۱] و اگر روح انسانی که گوهر مستقل مجردی است به این نام نامیده شده بدان جهت است که از نظر تحرک و حیات آفرینی، و ناپیدا بودن همچون نفس و باد است اما موارد استعمال آن در قرآن متعدد است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. روح مقدسی که **پیامبران** را در انجام رسالتشان یاری و تقویت می‌کرده. [۲]

۲. نیروی معنوی که **مؤمنان** را یاری و تقویت می‌کند «پدیده بروح منه» [۳]

۳. فرشته مخصوص **وحی**. [۴]

۴. فرشته بزرگی از فرشتگان و یا مخلوقی برتر. [۵]

۵. وحی آسمانی. [۶]

۶. روح انسانی «ونفخت فیه من روحی» [۷] همین روح عظیمی است که ما را از **حیوانات** جدا می‌سازد و برترین شرف، است و تمام قدرت و فعالیت ما از آن سرچشمه می‌گیرد، و به کمک آن اسرار علوم را می‌شکافیم، و به اعماق موجودات راه می‌یابیم. [۸]

ب: معنی از امر خدا بودن روح: **خداوند** در قرآن در چهار مورد با تعبیرات مختلف فرموده «که روح از امر خداست» [۹] [۱۰] [۱۱] [۱۲] که متن کامل یکی از آیات چنین است «و یسنلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتهم من العلم الا قلیلاً» [۱۳] از تو درباره «روح» سؤال می‌کنند، بگو: روح از فرمان **پروردگار** من است، و جز اندکی از **دانش** به شما داده نشده است؟ اکنون از دو طریق، به بررسی **آیه** مذکور و مانند آن می‌پردازیم:

← دیدگاه روایات

ائمه (علیهم‌السلام) به عنوان **مفسران** اصلی وحی، درباره **آیه**، بیاناتی دارند، که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۱. در **روایات** متعددی که در کتب **شیعه** و **اهل سنت** آمده است که **مشرکان** **قریش** این سؤال را از **دانشمندان اهل کتاب** گرفتند و می‌خواستند پیامبر را با آن بیازمایند به آنها گفته شده بود که اگر **محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)** اطلاعات فراوانی درباره روح در اختیار شما بگذارد، دلیل بر عدم **صداقت** او است، لذا جمله کوتاه و پر معنی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) برای آنها اعجاب انگیز بود. [۱۴]

۲. از **امام صادق (علیه‌السلام)** نقل شده است که فرمود: «انما الروح خلق من خلقه، له بصر و قوه...» [۱۵] [۱۶] روح از مخلوقات خداوند است بینائی و **قدرت** و قوت دارد، خدا آنرا در دل‌های پیغمبران و **مؤمنان** قرار می‌دهد.

۳. در **روایت** دیگر می‌خوانیم «هی من الملکوت» روح از عالم ملکوت و از قدرت خداوند است» [۱۷] [۱۸] [۱۹] در نتیجه از این روایات استفاده می‌شود که مراد از این که «روح از امر خداست» یعنی خلق ویژه الهی است که از عالم ملکوت می‌باشد.

← اقوال مفسرین

۱. **تفسیر نمونه:** از آنجا که روح، ساختمانی مغایر با ساختمان ماده دارد و اصول حاکم بر آن غیر از اصول حاکم بر ماده و خواص فیزیکی و شیمیائی آن است، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) مأمور می‌شود در یک جمله کوتاه و پرمعنی بگوید: «روح از عالم او است یعنی خلقتی اسرار آمیز دارد» سپس برای این که از این پاسخ تعجب نکنند، اضافه می‌کند، که بهره شما از **علم** و دانش بسیار کم و ناچیز است، بنابراین چه جای شگفتی که رازهای روح را شناسید، هرچند از همه چیز به شما نزدیکتر است؟ [۲۰] و مؤید این معنی آیاتی است که در آنها تعبیر «ونفخ فیہ من روحہ»؛ [۲۱] (از روح خود در آن دمید) و یا «ونفخت فیہ من روحی» [۲۲] از روحم در او دمیدم، با توجه به دو نکته:

۱. «من» در من روحی، نشویند است که بیان سرچشمه و منشا پیدایش چیزی می‌باشد.
 ۲. اضافه (و نسبت روح) به خدا اضافه تشریفی است و منظور یک روح مقدس الهی است که خدا به آدمیان بخشیده است.
۳. مرحوم **علامه طباطبائی** رحمه‌الله‌علیه می‌فرماید:
۱. سؤال از حقیقت مطلق روح است [۲۳] و روح هم در لغت به معنای مبدا حیات و زندگی است که **حیوان** بوسیله آن احساس و حرکت را ارادی خود را انجام می‌دهد. [۲۴]
 ۲. روح از سنخ امر است و امر خداوند چنان است که خود معرفی نموده است «فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید «کن؛ آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود» [۲۵]
 - از آیه فوق استفاده می‌شود که امر خداوند سخن خداوند است نسبت به اشیاء به صورت «کن» به معنای ایجاد، وجود یافتن شیء از آن جهت که استناد به خداوند دارد.
 ۳. خداوند می‌فرماید: «امر و خلق برای اوست». [۲۶] او عبارت است از وجود شیء از آن جهت که فقط استناد به خداوند دارد، اما خلق استناد به حقیقت اشیاء است به خداوند توسط اسباب تکوینی.
 ۴. امر خداوند در هر چیزی ملکوت (و درون) آن شیء است و ملکوت رساتر از ملک (ظاهر است) در نتیجه هر شیء ملکوتی دارد چنانکه امر دارد. [۲۷]

← نتیجه گیری

در نتیجه امر خداوند یعنی ایجاد ملکوتی و آسمانی خداوند بدون واسطه‌گری اسباب و بدون داشتن زمان و مکان، پس روح از امر خداست یعنی مخلوق مستقیم الهی است که بدون دخالت اسباب طبیعی بوجود آمده است، و **زمان** و **مکان** در آن راه ندارد. نتیجه این شد که روح از امر خداوند است یعنی موجود و مخلوق بی‌واسطه، و ملکوتی و ویژه الهی است چنانکه در روایت هم داشتیم روح از عالم ملکوت و از قدرت (بی واسطه) خداوند است. این نکته را هم در پایان اضافه کنیم، که در بخشی از روایات **اهل بیت (علیهم‌السلام)** در **تفسیر** آیه مذکور، به ما رسیده، که روح به معنی مخلوقی برتر از **جبرئیل** و **میکائیل** معرفی شده که با پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و امامان همواره بوده است و آنان را در خط سیرشان از هرگونه **انحراف** باز می‌داشت. [۲۸] [۲۹] [۳۰] این روایات با آنچه در تفسیر آیه گفته شد نه تنها مخالفتی ندارد، بلکه با آنها هماهنگ است چرا که روح آدمی مراتب و درجاتی دارد، آن مرتبای از روح که در پیامبران و امامان است مرتبه فوق‌العاده والایی است که از آثارش معصوم بودن از **خطا** و **گناه** و نیز آگاهی و علم فوق‌العاده است و مسلماً چنین مرتبای از روح از همه فرشتگان برتر خواهد بود حتی از جبرئیل و میکائیل و روایات گذشته هم این امر را تأکید می‌کنند.

احکام روح در طهارت

شرط **نجاست مردار** خروج روح از تمامی **بدن** است و اگر از بعضی بدن خارج شود، بدن **نجس** نمی‌گردد. [۳۱] البته در اینکه بدن انسان به مجرد خروج روح از آن نجس می‌شود یا پس از سرد شدن، اختلاف است. [۳۲] [۳۳]

اعضای بی‌جان مردار **حیوان غیر نجس العین** و نیز **انسان میت** مانند **مو** و **ناخن** نجس نمی‌باشد. [۳۴] آنچه از بدن انسان یا حیوان با **مرگ** نجس می‌شود، در صورت قطع و جدا شدن از بدن انسان یا حیوان زنده نیز نجس است. [۳۵]

چنینی که قبل از دمیده شدن روح در آن **سقط** شود نجس است. همچنین است **جوجه** درون تخم؛ هرچند برخی در **نجاست** آنها اشکال کرده و **احتیاط واجب** را در اجتناب از آنها دانسته‌اند. [۳۶] [۳۷] [۳۸]

مستحب است محتضری را که سخت **جان** می‌دهد در صورتی که اذیت نشود به مکانی که **نماز** می‌گذارد انتقال دهند. [۳۹] [۴۰]

چنینی که قبل از دمیده شدن روح در آن **سقط** شده است بدون **غسل** و **کفن** در پارچه‌ای پیچیده و **دفن** می‌شود؛ اما اگر روح در آن دمیده شده باشد، **غسل** داده می‌شود. در اینکه **تکفین** نیز **واجب** است یا تنها در پارچه‌ای پیچیده، دفن می‌گردد، اختلاف است؛ لیکن نماز بر او خوانده نمی‌شود. [۴۱]

احکام روح در صلات

نمازگزاردن با **لباس** تهیه شده از اجزای مردار حلال گوشتی که روح در آنها حلول نمی‌کند، مانند **پشم** و **کرک**، صحیح است. [۴۲] بنابراین مشهور نمازگزاردن در برابر عکس ذی روح؛ همچنین بنابر قول برخی در اتافی که عکس جاندار باشد هرچند روبه روی **نمازگزار** نباشد، **کراهت** دارد. [۴۳] [۴۴] [۴۵]

احکام روح در تجارت

ساختن **مجسمه ذی روح حرام** است؛ لیکن در **حرمت نقاشی** آن اختلاف می‌باشد. [۴۶] [۴۷] [۴۸] **خرید** و **فروش** اعضای بی‌جان مردار، مانند **پشم** و **مو جایز** است. [۴۹]

در **حرمت احضار ارواح** در صورتی که مستلزم امری **حرام**، مانند **اضرار** و **ایذای مؤمن** نباشد، اختلاف است. [۵۰] [۵۱]

احکام روح در صید و ذباجه

در حرمت یا کراهت جدا کردن **سر ذبیحه** به **عمد**، قبل از خروج روح، اختلاف است. اکثر قائل به کراهت‌اند. [۵۲] **کندن پوست** ذبیحه قبل از خروج روح به قول مشهور **مکروه** است. [۵۳] [۵۴]

بنابه تصریح برخی، **تذکیه مادر** در صورتی تذکیه **چنین** به شمار می‌رود که چنین از نظر **خلقت** تام باشد و روح در آن دمیده نشده باشد. در صورت دمیده شدن روح باید پس از خروج از **رحم مادر** تذکیه شود و اگر زنده خارج نشود مردار خواهد بود. [۵۵]

احکام روح در دیات

بنابر مشهور، **دیه** چنینی که روح در آن دمیده **دیه کامل** است. [۵۶]

عناوین مرتبط

۱. ↑ حسین بن محمد، راغب اصفهانی، مفردات راغب، (دفتر نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۴۰۴) ص ۲۰۵.
۲. ↑ بقره/سوره ۲، آیه ۲۵۲.
۳. ↑ مجادله/سوره ۵۸، آیه ۲۲.
۴. ↑ شعرا/سوره ۲۶، آیه ۱۹۳.
۵. ↑ قدر/سوره ۹۷، آیه ۴.
۶. ↑ شوری/سوره ۲۲، آیه ۵۲.
۷. ↑ حجر/سوره ۱۵، آیه ۲۹.
۸. ↑ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، (تهران، دارالکتب، الاسلامیه) ج ۱۲، ص ۲۵۲.
۹. ↑ نساء/سوره ۴، آیه ۱۷۱.
۱۰. ↑ اسراء/سوره ۱۷، آیه ۱۷.
۱۱. ↑ مجادله/سوره ۵۸، آیه ۲۲.
۱۲. ↑ شوری/سوره ۲۲، آیه ۵۲.
۱۳. ↑ اسراء/سوره ۱۷، آیه ۸۵.
۱۴. ↑ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، (تهران، دارالکتب، الاسلامیه) ج ۱۲، ص ۲۵۲.
۱۵. ↑ حوزی، علی بن جمعه، نورالتقلین، ج ۳، ص ۲۱۶.
۱۶. ↑ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، (تهران، دارالکتب، الاسلامیه) ج ۱۲، ص ۲۵۲.
۱۷. ↑ حوزی، علی بن جمعه، نورالتقلین، ج ۳، ص ۲۱۵.
۱۸. ↑ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، (تهران، دارالکتب، الاسلامیه) ج ۱۲، ص ۲۵۲.
۱۹. ↑ فیض کاشانی، تفسیر صافی، (مؤسسه الاعلمی) ج ۳، ص ۱۰۸.
۲۰. ↑ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، (تهران، دارالکتب، الاسلامیه) ج ۱۲، ص ۲۵۲.
۲۱. ↑ سجده/سوره ۳۲، آیه ۹.
۲۲. ↑ حجر/سوره ۱۵، آیه ۲۹.
۲۳. ↑ علامه طباطبائی، محمد حسین، المیزان، (تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۲) ج ۱۳، ص ۲۱۳.
۲۴. ↑ علامه طباطبائی، محمد حسین، المیزان، (تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۲) ج ۱۳، ص ۲۰۸.
۲۵. ↑ یس/سوره ۳۶، آیه ۸۲.
۲۶. ↑ اعراف/سوره ۷، آیه ۵۴.
۲۷. ↑ علامه طباطبائی، محمد حسین، المیزان، (تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۲) ج ۱۳، ص ۲۱۱.
۲۸. ↑ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، (تهران، دارالکتب، الاسلامیه)، ج ۱۲، ص ۲۵۲.
۲۹. ↑ حوزی، علی بن جمعه، نورالتقلین، ج ۳، ص ۲۱۵.
۳۰. ↑ فیض کاشانی، تفسیر صافی (مؤسسه الاعلمی) ج ۵، ص ۲۷۷.
۳۱. ↑ العروة الوثقی ج ۱، ص ۱۲۸.
۳۲. ↑ جواهر الکلام ج ۵، ص ۳۰۸.
۳۳. ↑ حکیم، محسن طباطبائی، مستمسک العروة ج ۱، ص ۳۳۶.
۳۴. ↑ جواهر الکلام ج ۵، ص ۲۱۹.
۳۵. ↑ جواهر الکلام ج ۵، ص ۳۱۱.
۳۶. ↑ العروة الوثقی ج ۱، ص ۱۳۶-۱۳۷.
۳۷. ↑ حکیم، محسن طباطبائی، مستمسک العروة، ج ۱، ص ۲۳۳.
۳۸. ↑ خونی، ابوالقاسم، التنیخ (الطهارة) ج ۱، ص ۵۴۴-۵۴۶.
۳۹. ↑ العروة الوثقی ج ۲، ص ۲۰.
۴۰. ↑ حکیم، محسن طباطبائی، مستمسک العروة، ج ۴، ص ۲۴.
۴۱. ↑ جواهر الکلام ج ۲، ص ۱۱۰-۱۱۴.
۴۲. ↑ جواهر الکلام ج ۸، ص ۷۴-۷۵.
۴۳. ↑ جواهر الکلام ج ۸، ص ۲۸۲.
۴۴. ↑ العروة الوثقی ج ۲، ص ۳۹۹.
۴۵. ↑ خونی، ابوالقاسم، مستند العروة، (الصلاة) ج ۲، ص ۲۱۷.
۴۶. ↑ خونی، ابوالقاسم، مصباح الفقاهة، ج ۱، ص ۲۲۰.
۴۷. ↑ توضیح المسائل مراجع، ج ۲، ص ۲۰۹.
۴۸. ↑ تبریزی، جواد، إرشاد الطالب، ج ۱، ص ۱۲۰.
۴۹. ↑ سبزواری، عبدالاعلی، مهذب الأحكام، ج ۱۶، ص ۴۷.
۵۰. ↑ جواهر الکلام ج ۲۲، ص ۸۵.
۵۱. ↑ صراط النجاة ج ۲، ص ۴۲۹.
۵۲. ↑ سبزواری، عبدالاعلی، مهذب الأحكام، ج ۲۳، ص ۸۷.
۵۳. ↑ علامه حلی، تحریر الأحكام، ج ۴، ص ۶۲۴-۶۲۵.
۵۴. ↑ نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۳۶، ص ۱۲۳.
۵۵. ↑ نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۳۶، ص ۱۸۰-۱۸۴.
۵۶. ↑ نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۳۶۴.